



**HARVARD UNIVERSITY**

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES  
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARI  
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI  
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: KARIM SANJABI  
DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 15, 1983  
PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA  
INTERVIEWER: ZIA SEDGHI  
TAPE No.: 2  
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

**Transcripts edited and revised by the narrator.**

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

-----  
-----

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM  
TAPE NO.: 02

(LIFE)- -----  
-----

AHMAD SHAH

ALA, HOSSEIN

AMIRAHMADI, GEN. AHMAD

CONSTITUTIONALISM

ESKANDARI, SOLEIMAN-NIRZA (NOHSEN)

FIRDOUZ, FIRDOUZ

JANGALI MOVEMENT

KHALOU GHORBAN

MOGHHTARI, COL. SHAPOUR

OIL REVENUE, POLICY TOWARDS USE OF

PESIAN, COLONEL MOHAMMAD-TAGHI KHAN

REZA-KHAN (SARDAR SEPAH)

SOVIET UNION

TABATABAII, SEYYED-ZIA

VOSSOUGH, HASAN

----- 02 -----  
-----

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ معاهده : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل معاهده : شهر چیکو - کالیفرنیا

معاهده کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۲

بله معلمین آن مدرسه حقوق فرانسوی بودند. یکی اسمش مسیو Hess بود کله...  
اقتضا دو حقوق مدنی فرانسه درس میداد، دیگری مسیو دولاپوژ De Lapouge که  
درسهای مختلفی داشت، سومی شخص بیسواد عامی بود بنام بارون فراشون  
Baron Frachon که او هم درسهای دیگری برعهده داشت. این مدرسه  
قبلاً جزو وزارت عدلیه و آن را نصرت الدوله فیروز تأسیس کرده بود ولی در زمان  
تحصیل ما جزء وزارت معارف شده بود. این معلمین هر کدام یک مکرریا Répétiteur  
داشته یعنی علاوه بر اینکه خود آنها به فرانسه تدریس میکردند یک نفر ایرانی هم درس  
آنها را بافارسی بیان میکرد. ما چون دیپلم مدرسه سیاسی داشتیم توانستیم دوره سه  
ساله آنرا در دو سال تمام کنیم. وقتی وارد پاریس شدیم آنوقت آقای حسین علا سفیر  
ایران و سرپرست ما هم بود. ایشان امر کردند که ما تحصیلات حقوق را با ادا ز سر بگیریم.  
این بود که ما با وجود داشتن لیسانس از مدرسه حقوق تهران مجدداً "از سال اول شروع  
به تحصیل حقوق کردیم. بنده سه سال اول را در دانشکده حقوق دانشگاه شهرنانشی  
تحصیل کردم ولیسانسبه شدم و سه سال بعد دوره دکتری ام را در دانشکده حقوق  
دانشگاه پاریس به پایان رساندم و یک رساله پایان تحصیلی بنظر خود بسیار معتبر  
نوشتم که مشهور شد.

س - حدود چه سالی بود؟

ج - حالا عرض میکنم. تحت عنوان اقتضا دروستانی و نظام زمینداری در ایران.

l'Iran  
 Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de/فرانسهاش

بنده به اطلاع خودم برای بار اول اولین کسی بودم که بموجب مدارک متقن تاریخی ثابت کردم که رابطه مالک و زارع در ایران از جمله روابط حقوق خصوصی و از قبیل قراردادهای آزاد، مزارعه و مساقات که در فقه اسلامی وجود دارد نیست بلکه ناشی از حق حاکمیت و ناشی از حق خراج دولت است. خراجی که در زمان ساسانیان در ایران معمول بوده و بعداً "خلفای اسلامی هم عین آن ترتیب را ادامه دادند و این حق خراج و حق دیوانی بعداً "در دوره ملوک الطوائف بوسیله قدرت‌مندان غصب شده و بنا بر این رابطه مالک با زارع بیش از آنکه رابطه دوشربک و بیش از اینکه رابطه حقوق خصوصی باشد رابطه حاکم است با تابع و مالک پیش از آنکه مالک زمین باشد مالک رعیت و حاکم بر رعیت است. این رساله‌ای بود که من نوشتم که شاید اگر در آن موقع در ایران شهرت و انعکاس پیدا میکرد برای من مایه زحمت میشد ولی آن کتاب در کنج کتابخانه‌های دانشگاه‌های فرانسه باقی ماند.

بعد از شش سال ما به ایران مراجعت کردیم یعنی در اواخر سال ۱۳۱۳. در اوایل سال ۱۳۱۴ من به سمت دانشیاری وارد خدمت در دانشکده حقوق شدم. در مدت شش سال قبل از ورود آثار جنگ بین الملل دوم به ایران یعنی تا سال ۱۳۲۰ من علاوه بر سمت استادی دانشکده حقوق سمتهای اداری دیگری هم داشتم. از جمله مدتی معاون اداره کل اوقاف بودم، مدتی رئیس اداره تعلیمات عالیه و رئیس دبیرخانه دانشگاه تهران در وزارت فرهنگ و بعد مدتی رئیس اداره حقوقی بانک ملی و بعد رئیس اداره کل آمار و بررسیهای وزارت دارائی و اقتصاد شدم. ولی در تمام این مدت از یک نقطه ضعف رنج میبردم و آن نقطه این بود که چون از خانواده رؤسای سنجایی بودم و غالب رؤسای سنجایی با زندانی بودن یا فراری و یا تحت نظر. عموی بزرگم چندین سال در همدان و در تهران زندانی بود. پدرم در تهران در تحت نظر بود و یک عموی دیگرم بر اثر سوء تفاهم با برادرش در سال ۱۳۰۹ که تعقیبش میکردند مهاجرت کرد و به روسیه رفت و در آنجا در دام بزرگ دستگاه استالینی افتاد و آنطور که بعداً " از بعضی از مطلعین مهاجر ایرانی شنیدم جزء دستگیرشدگان و تصفیه‌شدگان دوره‌ی -

استالین کردید. بمناسبت این سوابق خانوادگی دستگاه تأمیناتی و شهربانسی ایران نسبت به من همیشه مراقب و مواظب بود، همیشه مثل اینکه چشم تیمسار مختاری را پشت سر خودم میدیدم. در آن موقع شخصی بنام سروان مقدادی ما مورعشا بر بود و هر وقت لازم میشد که من از شهر تهران مثلاً از کرج بکدم بیرون بگذارم باید بروم و از او اجازه خروج بگیرم. بیقین میدانستم که در خانه‌ی من بعضی از کلفت‌ها و نوکرها ما مور هستند. حتی یک وقتی خبردار شدم و در روزنامه خواندم که عده‌ای را به اتهام کمونیستی گرفته‌اند یعنی آن پنجاه و سه نفر معروف را، در روزنامه دیدم که اتهام بعضی از آنها صرفاً "داشتن بعضی از کتابهای کمونیستی است. من با اینکه بطوری که بعداً "شاید صحبت بکنم کمونیست نبودم ولی هم رساله‌ی مانیفست را داشتم و هم یک دوره کامل کاپیتال و هم یک جلد کتاب اقتصاد شوروی را که بوسیله یکی از علمای اقتصادی شوروی نوشته شده و به فرانسه ترجمه شده بود. این بود که یک شب نوکر و کلفت‌ها را به بهانه‌ی از منزل خارج کردیم من و خانم چندین ساعت مشغول کتابسوزی شدیم. کتابها را سوزانندیم و خاکستر آنها را هم با آب شستیم. خلاصه آنکه در این مدت من در عین اینکه وضع در دانشگاه خوب بود و در خدمات اداری هم رویه مرفه در حال پیشرفت بودم ولی همیشه این خوف و این وحشت را داشتم و با احتیاط رفتار میکردم تا اینکه قضیه جنگ بین الملل دوم پیش آمد و منجر به سقوط رضا شاه شد.

س- حالا که صحبت از رضا شاه شد من مایل هستم که شما بعقب برگردید و یک مقصداری راجع به شخصیت رضا شاه و سوابق او توضیح بفرمائید که اصولاً رضا شاه کی بود و آنچه خانواده‌ی آمده بود و چه نوع وابستگی‌های اجتماعی و سیاسی داشت؟

ج- عرض کنم مطالبی که ما در این صحبتها مورد بحث قرار میدهم بعضی از آنها را من فقط شاهد و ناظر بوده و دخالت مستقیم در آنها نداشته‌ام و در بعضی دیگر بنحوی کم یا زیاد دخیل بوده‌ام. من کوشش میکنم آنچه را در یافت‌ام بر طبق درک خود بسا نهایت بیطرفی و صداقت بیان بکنم ولی بسیار هم ممکن است در مسائل و حوادث و -

اموری که مربوط به اشخاص دیگری است اشتباهاتی وجود داشته باشد. اما این اشتباهات از روی عمد و سوء نیت نیست. آنچه را میگویم مادقانه است هرچند ممکن است منطبق بر واقعیات نباشد. در مسائلی که خود من وارد بوده ام البته کوشش میکنم آنچه را روشنتر بیان نمایم و در صداقت آنها تأکید دارم. بسیار ممنون خواهم شد.

ج - راجع به رضاخان که الان صحبت بود باید بگوئیم آنچه در دوران عمر ما و حتی نسلهای پیش از ما بر مملکت ما و ملت ما گذشته ناشی از موضع و موقعیت جغرافیائی ما است که از یکطرف در جریان قرن نوزدهم در طول دوهزار کیلومتر مجاور شده ایم با یک امپراطوری متجاوز و استعماری مثل امپراطوری تزار که قسمتی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کرد و ضمیمه خود نمود و اگر تجاوز بیشتر نکرد و وصیت نامه معروف و مشهور بطرکبیر را برای رسیدن به دریای گرم و خلیج فارس عملی نساخت به سبب برخورد و تماس با یک امپراطوری نوظهور دیگری بود که امپراطوری ما حبشبه قاره هندوستان باشد. از طرف دیگر سرتا سر جنس و بکشور ما بر ساحل خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد و مشرف بر این نواحی است که مغزن و منبع یکی از بزرگترین منابع انرژی دنیا است و راه عبور این منابع به جهان غرب و به جهان صنعتی است. همین موضع و موقع جغرافیائی حوادث ایران را در تمام دوران عمر ما و شاید مدتها قبل از عمر ما تحت تأثیر خود قرار داده است. اگر بر آنچه که در عمر ما گذشته است نظروناً مل کنیم از قبیل حوادث مشروطیت، قضا بای جنگ بیسن - الملل اول، اشغال ایران در جنگ بین الملل اول، قضیه کودتا ۱۲۹۹ و دیکتاتوری رضا شاه و اشغال ایران در جنگ بین الملل دوم، نهفت ملی مصدق و ملی شدن صنعت نفت و کودتای مجدد ۱۳۳۲ و دیکتاتوری محمد رضا شاه و قضا بای دیگری که منجر به انقلاب اخیر ایران شد درمی یابیم که سرچشمه و علت اصلی تمام آنها مربوط به همین موضع و موقع جغرافیائی بسیار حساس برای خود مملکت ما و برای جهان است. این موقعیتی است که از لحاظی هم ممکن است به ما قدرت بدهد و سودمند باشد و هم از جهاتی به ما ملاحظه باشد. پیش از آنکه در حقیقت خود شیک مرحله از مراحل همین موقعیت جغرافیائی است. برای توضیح این نکته بنظرم لازم میآید که بحث طولانی تری بکنیم

اگرچه نمیدانم تا چه حد در این مسائل مجال صحبت داریم.

س - هر قدر که شما مایل باشید و اطلاع داشته باشید.

ج - برای توضیح نکته‌ای که اشاره کردم مثلاً "مشروطیت را در نظر بگیریم این نهضت گر چه بر حسب تمام ظواهر یک نهضت فداستبدادی بود اما در واقع هدف اصلی آن فساد استعماری بود. برای اینکه پادشاهان قاجار بخصوص از تاریخ ترکمنچای به بعد بکلی تسلیم سیاست امپراطوری شمال و بعداً امپراطوری همسایه جنوبی شده بودند.

استعمارگران چنان در امور مملکت مادی اثر و نفوذ نبودند که دستگاه دولت، دستگاه رسمی مملکت بی اثر و خنثی شده بود، در ملت ایران و در افکار عمومی مردم احساساتی که در دستگاه استبدادی بصورت‌های مختلف نمایان شده می‌شد در واقع تجلی احساس ملی عمیق ملت ایران علیه استعمارگران آن زمان بود. مردم ایران مشروطه را بیشتر از این جهت و حاکمیت ملی را از این جهت می‌خواستند که دستگاه حکومت دست‌نشانده و فاسد و عامل سیاست خارجی و بالنتیجه استعمار سیاست خارجی را از بین بردارند.

بهمین دلیل هم بود که بلافاصله بعد از نهضت مشروطیت استعمارگران خارجی نسبت به مشروطیت ایران موضع مخالف را گرفتند. دولت تزار بلافاصله حمایت از محمدعلیشاه را پیش گرفت و آنچه توانست کوشش کرد که او را نگه‌دارد، محمدعلیشاه بعد از اینکه از ایران اخراج شد به کمک روسها قشون به ایران وارد آورد و سالارالدوله از طرف دیگری به تحریک آنها علیه مشروطیت قیام کرد و با اینکه در سالهای اول مشروطیت سیاست انگلیس به رقابت با دولت استعماری روس مشروطه‌خواهان ایران را تقویت و حمایت میکرد ولی دیری نگذشت که منافع جهانی او با برخورد و تصادم آنها با هم دیگر ایجاب کرد که دولت استعماری انگلیس هم با دولت تزاری روس کنار بیاید و دست از طرفداری مشروطه‌طلبان و نهضت ملی و آزادیخواهی ایران بردارد. بطوریکه همان یکی دو سال بعد از مشروطیت بود که روسها و انگلیس‌ها با هم دیگر توافق کردند و قیام را داد.

۱۹۰۷ را راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کردند و از آن تاریخ کارشکنی این دو دولت در کار ایران توسعه یافت و روزمره و همه‌جانبه شد.

در سالهای قبل از آغاز جنگ جهانی اول وضع ایران بجایی رسیده بود که هیچ اقدام عملی

و مؤثر برای اداره‌ی امور مملکت، پیشرفت اطلاعات، و پیشبرد اصول مشروطیت در ایران غیر ممکن و غیر عملی شده بود. همین کیفیت و همین وابستگی بسیاری از رجال داخلی مملکت و دست‌اندرکاران حکومت که اکثر ما حبان القاب "دوله‌ها" و "سلطنه‌ها" آنها‌ی که مرتباً "وزیر و حاکم میشدند رسماً" تحت الحما به این دولت‌ها شده بودند و هر زمان حکومت رسمی ایران میخواست نسبت به آنها اجرائی قانون بکند سفاکتان و قونسلخانه‌های دولتها‌ی استعماری از آنها حمایت میکردند. چنانکه درگیری آنها با شوستر خزانه‌دار ایران یکی از عللش بر سر همین موضوع گرفتن مالیات از شعاع السلطنه معروف بود. این کیفیات سبب شده بود که احساس نفرت عمیقی نسبت به هر دو سیاست استعمارگر در ایران پیدا بشود. در آن زمان در پارلمان ایران همانطوریکه میدانید دو حزب وجود داشت. یکی حزب دموکرات که خیلی تندرو، خیلی ملی، خیلی اصلاح طلب و تا حدی کم و بیش سوسیال دموکرات منش بود. یکی هم حزب اعتدال که محافظه‌کار تر بودند. موقعی که جنگ جهانی اول آغاز شد و روسها قشون وارد ایران کردند و قشون آنها تا قزوین آمد و از قزوین هم تجاوز کرد، یک هیجان عمومی در تهران بوجود آمد. حتی احمدشاه هم حاضر شده بود که از تهران خارج بشود و به اصفهان برود. در برابر این اوضاع وحشتناک ملیون ایران چه از حزب دموکرات و چه از حزب اعتدال با همدیگر ائتلاف کردند. البته آلمانها هم در آن زمان فوق العاده فعالیت داشتند. دوره قیصر آلمان و بیلهم دوم و فعالیتهای عجیب آنها بود. ملیون ایران و مردم ایران به علت خصومتی که سیاست استعماری روس و انگلیس داشتند طرفدار آلمان شده بودند. ضمناً "دولت عثمانی هم که یک دولت اسلامی بود در آن تاریخ با آلمان متحد بود که البته تبلیغ اتحاد اسلامی آنها هم بی تأثیر نبود. در این موقع با فعالیت که آلمانی‌ها کردند و با وحشتی که در داخل مملکت بوجود آمده بود قضیه مهاجرت صورت گرفت. جمعی کثیری از هردو حزب از اشخاص خیلی مؤثرو نامی سیاست ایران همه یکمرتبه تهران را تخلیه کردند و به قم آمدند و از قم به اصفهان رفتند و از اصفهان به کرمانشاه رسیدند و چنانکه گفتیم حکومت مقاومت ملی تشکیل دادند. ژاندارمری ایران که در آن تاریخ



بوسیله سوئدی ها تعلیم داده میشد و از افسران نسبتاً " درس خوانده و فوق العاده وطن دوست و طرفدار آزادی و مشروطیت تشکیل میشد اکثراً " با همین افراد مهاجر همسراه شدند و در برابر روسها ایستادگی و جنگهای نمایان کردند ولی چون نیروی کافی نداشتند عقب نشستند تا اینکه به کرمانشاه رسیدند. برخلاف نیروی ژاندارمری نیروی قزاق ایران که بوسیله افسران روسی تعلیم داده میشد درهمه جا و در همه سی موارد همراه روسها و راهنمای قشون روسها بودند و با آنها میآمدند و با آنها همکاری میکردند. این جریان نهضت مهاجرت بی شک یک نهضت ناسیونالیستی، یک نهضت ملی و وطن خواهانه بود ولی متأسفانه نهضتی نسنجیده و بی اساس بود. آلمانها و عثمانی ها در موقعیتی نبودند که بتوانند واقعا " کمک مؤثری به آنها برسانند و خود مهاجرین و مجاهدین ایران نیز فاقد نیرو و مهمات لازم بودند. روسها قسمت عمده ای ایران را اشغال کردند. یک بار دوبار با عثمانی ها در داخل ایران برخورد. های مهمی داشتند جلورفتند، عقب نشستند باز جلورفتند. تا آنکه در سال ۱۹۱۷ انقلاب عظیم در داخل روسیه اتفاق افتاد و حکومت تزار و دستگاه تزار سرنگون گردید. در این تاریخ نهضت مهاجرت به نقطه پایان خود رسیده بود و قسمتی از مهاجرین چنانکه گفتیم به استانبول رفتند و بقیه آنها که در ایل سنجایی متواری و مهمان بودند پس از گرفتن تأمین از روسها و انگلیس ها به اوطان خود مراجعت کردند.

این مقدماتی را که بنده میگویم شاید مطلب را یک کمی طولانی میکند ولی در توضیحات ما و در روشن کردن مسائل بی اثر نیست از این جهت است که بنده ...  
س- بلکه شما بفرمائید. مطالبی را که شما لازم میبینید بفرمائید.  
ج- بله. بر اثر این انقلاب دولت انقلابی روسیه گرفتار مشکلات داخلی خود و درگیر جنگ با سردارهای باغی خود بود و متحدین اروپائی روسیه به عوامل ضد انقلاب کمک میکردند و دوسه سالی وضع آن مبهم بود.

در حالتی که دولت انقلابی روسیه گرفتار ربهائی داشت میدان برای انگلیس ها خالی شد و انگلیس ها جای روسها را در ایران گرفتند. روسها که ایران را تخلیه میکردند

فرماندهان قشون آنها مثل ژنرال با راتف که فرمانده کل قوای روس بود و کلنل معروفی بنام کلنل بی چراغ که از فرماندهان معروف و موثر آنها بودند خودشان را وقزاق - های ایرانی همراه خودشان را تحت اختیار انگلیس ها قرار دادند. انگلیس ها هم که میدان را خالی دیدند از حدود ایران گذشتند و حتی به آذربایجان روسیه هم وارد شدند و سودا های دیگری در سردا شدند که در آنجا با بلشویک ها مواجه شدند و عقب نشستند و شکست خوردند و به دنبال آنها بلشویک ها هم تا انزلی ورشت آمدند. در مدت این خلاه که پس از انقلاب و آشفتگی روسیه پیش آمده بود انگلستان که در ایران میدان دار واحد و مطلق شده بود و حکومتها را به میل خودش منصوب و منقعل میکرد حکومتی به دلخواه خویش بر سر کار آورد که در تاریخ مبین ما به رسوایی و خیانت معروف است و آن حکومت و شوق الدوله بود. سودای اصلی زمامداران انگلیس در آن تاریخ یکپارچه کردن امپراطوری عظیم انگلیس از مصر تا سنگاپور بود. چون مدعی و منازع دیگری برای خود نمیدید قصد داشت که ایران بر حسب ظاهر مستقل را نیز در حلقه ارتباط امپراطوری گسترده خویش وارد کند. بدین منظور قرارداد تحت الحما یگی ۱۹۱۹ را بوسیله حکومت و شوق الدوله و نصرت الدوله فیروز که وزیر دادگستری بود و مارم الدوله که وزیر دارایی بود و دلالی و هوچیگری سیدضیا برای ایران تحصیل کردند. در همان زمان با تداوم بیبری شاه ایران را هم به اروپا بردند که در آنجا در برابر اروپائی ها و آمریکا ثبها که مشغول بستن قرارداد دورسای بودند رضایت و قبول او را نسبت به این قرارداد دیکبرند زیرا آن قرارداد که یک قرارداد شرم آور و سارقانه بود حتی در محافل خارجی مورد اعتراض واقع شده بود چنانکه رئیس جمهور آن وقت آمریکا ویلسون هم نسبت به آن اعتراض کرد که این راه شمال باطلای دارد.

س- بله. در ضمن شما اینجا صحبت از احمد شاه که کردید من میخواستم یک سئوالی از شما بکنم و آن اینست که من بارها شنیدم و خواندم که احمد شاه از انگلیسها ما هیانه حقوق دریافت میکرد، آیا این مطلب صحت دارد؟ یعنی منظور من اینست که آنچنان که میگویند که احمد شاه آدمی آزاد بخواه و پادشاهی بود دموکرات و مشروطه خواه آیا این حرفها چندان حقیقت ندارد؟ میخواستم ببینم که شما اطلاعی در این مورد دارید؟

ج - احمدشاه تا آنجائی که بنده اطلاع دارم آدم ضعیفی بود. آدمی ترسو و بی‌علت شمن و چاقی فوق العاده‌ای که داشت بی‌مال بود. اما از لحاظ مالی آدم درستی بود. دزدی و مداخله در امور مالی و یا تحصیل ثروت فوق العاده‌زا و در ایران دیده‌نشده. در آن زمان دولت‌های ایران مخصوصاً " دولت و شوق الدوله‌کس " این قرارداد را بسته بود ما همان از انگلیسها برای چرخاندن کار خودشان و برای کارهای سیاسی شان پول میگرفتند. یکی از کارهای عمده آنها این بود که در میان احزاب و باقی ماندگان احزاب تفرقه بوجود بیاورند و زمینها را برای قرارداد درست بکنند و انتخابات مجلس چهارم را هم در همان سالهای فترت مجلس به آن منظور کردند که یک عده وکلای موافق با قرارداد انتخاب بکنند و روزنامه‌ها و احزاب را هم موافق با آن بکنند. این بود که در داخل حزب دموکرات در داخل آنها شی که در تهران مانده بودند خیلی فعالیت کردند مخصوصاً " نصرت الدوله که یک سازمانی، طرفدار خودشان بوجود بیاورند و حزب دموکرات در آن موقع به دو دسته تقسیم شدند که در تاریخ آن حزب معروف شدند به تشکیلاتی و ضد تشکیلاتی. ضد تشکیلاتی که رهبر آنها مرحوم سید محمد کمره‌ای بود آنها شی بودند که ملی بودند. و میدانستند آن کارگردانها شی که میخواهند حالا تشکیلات بدهند کمانی هستند که میخواهند برای نصرت الدوله و شوق الدوله کار بکنند. باری احمدشاه را که انگلیسها و آن حکومت به اروپا بردند و با همه ضعف و ناتوانی و بی‌حالی که داشت این آخرین پادشاه قاجار این نیک نامی را برای خودش حفظ کرد که مطلقاً " درباره آن قرارداد یک کلام در مهمانی‌ها و در مجالس رسمی آنجا بر زبان نیاورد و این یکی از عقده‌های سیاست انگلیس علیه او بود.

بعثت اینک مردم ایران مقاومت شدید در برابر قرارداد کردند و بعثت اینک حکومت انقلابی در روسیه استقرار یافت و آن سردارها و باغی‌ها از بین رفتند و دیگر اجرای آن قرارداد ۱۹۱۹ و اعمال امپراطوری از مصرتا سنگا پور به آن صورت عملی نبود، انگلیسها در این موقع به فکر و تدبیر دیگری افتادند. و آن این بود که در مقابل

این فکرو این نهضت انقلابی جدید که در روسیه بوجود آمده از لهستان تا افغانستان سلسله زنجیره دفاعی بوجود میآورد. بنا بر این لازم بود که در ایران یک نیروی بوجود میآید که از یکطرف هم از بروز و ظهور سازمانها و حرکتها و هیجانهای انقلابی و آزادخواهی و استقلال طلبی جلوگیری کند و هم از طرفی سدی در برابر رسوخ این فکرا انقلابی باشد که در شوروی بوجود آمده است. از همان آغاز مشروطیت و در جریان جنگهای جهانی اول بر مشروطیت ایران لطمات بزرگ وارد آمده بود، جریان مهاجرت بکلی بی اثر، احزاب پراکنده و بی اعتبار شده و از مشروطیت نتایجی که انتظار میرفت حاصل نشده بود. معذالک این امید و یقین بود که اگر در پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران برون راندند با جواستقلال طلبی و آزادخواهی و بخصوص با تجربیاتی که از انقلاب سوسیال دموکراسی آلمان و انقلاب روسیه بوجود آمده بود نهضت آزادخواهی و استقلال طلبی مردم به کیفیت دیگری احیاء بشود و در واقع نهضت مشروطیت را تکمیل بکند. با توجه به این نکته این اندیشه برای کارگردانان انگلیسی که در آن تاریخ ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند قوت گرفت که با بددرا ایران یک حکومت مقتدر ولی انقلابی نمایر سرکار برپا آورند. حکومتی که بتواند خودش را در مقابل مردم بیک صورت ترقی خواه نشان بدهد تصمیم یا بهتر بگوئیم توطئه برای این قرار گرفت که این حکومت بر اثر یک کودتا بوجود میآید چون نیروی ژاندارمری بعزت سوابقی که با ملیون داشت مورد اعتماد نبود بنا بر این میبایستی این کار بوسیله قزاق ها صورت بگیرد. در میان قزاق ها در آن زمان افسرانی سابقه دارتر و با درجه بالاتر از رضاخان بسیار بودند. بسیاری اشخاص از رهبران سیاسی و مذهبی ما معتقد هستند که رضاخان را که از اول انگلیس ها برگزیدند تمام مراحل آینده او را پیش بینی کردند. مثل اینکه پیش بینی شده بود که ایشان با بداول بعنوان رئیس دیویزیون قزاق، بعد بعنوان وزیر جنگ بعد بعنوان نخست وزیر، بعد بعنوان خواهان جمهوریت فعالیت بکند تا بسا پادشاهی و دیکتاتوری برسد. ولی اینها به نظر من ناشی از ساده لوحی و ناشی از اتکالی بودن ما و ناشی از عقده ها و کینه های است که در ما نسبت به خارجی ها و

افرا دهست و با واقعیت تطبیق نمیکنند. کارگردانان کودتا با اشخاص مختلف صحبت کردند. حتی معروف است که با امیرموشق نخجوان هم مذاکره‌ای در این باره بعمل آوردند ولی او افسری محافظه‌کار و ترسو و مقرراتی بود، چنانکه بعداً "هم نشان داد. در آن موقع ژنرال بزرگ انگلیسی که فرمانده نیروی انگلیس در ایران بود و بعداً "رئیس کل ستاد انگلیستان شد ژنرال آیرن ساید در بین افسران قزاق شخصی را انتخاب کرد و به توطئه‌گران کودتا معرفی نمود و آن رضاخان سردار سپه بود. این انتخاب صرفاً "بر اثر تعادف و برای این بود که آن کودتا صورت بگیرد اما تاریخ نشان داد که نظر او در تشخیص کفایت و توانائی این شخص درست بوده است. صحیح است که انگلیس‌ها در سالهای اول از نقش او در ایران حمایت و پشتیبانی کردند ولی در حقیقت کاردانی و کوششهای خود را به‌دو کرده و با بعداً "به مراحل دیگری تا پادشاهی رساند. بهر حال زمینه‌این کودتا فراهم شده بود و موقعی که قزاق‌ها وارد پایتخت شدند بقدری زمینه آماده شده بود که بدون برخورد با هیچ‌گونه تمادفی وارد تهران شدند و مراکز حساس را تصرف و شروع به دستگیری اشخاص کردند. البته این حکومت میبایستی شورش را ترقی خواه، انقلابی شما، ضد آن قرارداد ۱۹۱۹، طرفدار قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی و ضد اشرافیت، ضد سرمایه‌داری، طرفدار طبقات کارگرو زحمتکش معرفی نماید کسی که برای اینکار انتخاب شده بود همان سید هوجی دلال قرارداد ۱۹۱۹ و ستایشگر همان قرارداد یعنی سیدضیاء طباطبائی بود. او شروع به هوچیگری کرد و تمام صاحبان القاب "دوله" و "سلطنه" راهمه را گرفت و زندانی کرد. عده‌ای از شاهزادگان قاجار را گرفت، عده‌ای از سرمایه‌داران را گرفت، جمعی از افسران سیاسی و احزاب را گرفت و نطق‌ها و هوچی‌گری‌ها کرد. ولی در واقع لبه تیز کودتا در نظر کودتاگران در آن موقع بر ضد احمدشاه بود که از یک طرف میخواست مطابق با قانون اساسی و مشروطیت رفتار بکند و حاضر به ترتیب دیگری نمیشد و بعد هم با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نکرده بود. سیدضیاء الدین فدشاه بود و احمدشاه نیز نسبت به او نفرت داشت. از کاردانی‌های رضاخان یکی این بود که در آن موقع با اینکسه فقط عنوان فرماندهی قزاق داشت ابستادگی و مقامت کرد و با قدرت و زور آزمائی

خودش اولاً" وزیر جنگ بیگفایت سیدضیاء را از کار برکنار کرد. سیدضیاء شخصی را بنام ما زور مسعودخان کیهان که نه جزو تشکیلات قزاق بود و نه جزو تشکیلات ژاندارمری و وزیر جنگ کرده بود. ولی رضاخان در ظرف چند روز او را برکنار کرد و خودش وزیر جنگ مقتدر شد چون تشخیص اختلاف بین شاه و سیدضیاء نخست وزیر را میداد جانب شاه را گرفت. از طرف دیگران توطئه گران و مسببین خارجی کودتا چون هوچی گری ها و انقلابی نما شیهای سید را تحریک کننده و مضر و منفی تشخیص میدادند از حمایت او دست کشیدند.

این بود که در یک شب و بناگهان همان رضاخان سردار سپه مأمور شد و به سیدضیاء حکم انفصالش را داد و از ایران تبعید کرد و قوام السلطنه که والی خراسان بود، و به تهرآن برای زندانی شدن فرستاده میشد در بین راه به نخست وزیری انتخاب کردند. رضاخان در این موقع وزیر جنگ ایران است، وزیر جنگی است که قدرت خودش را کاملاً نشان داده است. تمام حکومتها شی که بعد از سیدضیاء بر سر کار آمدند او را در سمت خود باقی کردند. قوام السلطنه همانطوریکه بعداً " هم نشان داد یک نخست وزیر توانا و فهمیده بود. در آن موقع هم که از راه رسید و نخست وزیر شد جوان تری توانا تر بود ولی در مقابل رضاخان نتوانست مقاومت بکند. رضاخان که " حضرت اشرف " مطلق شده بود و به توسعه و تحکیم تشکیلات خود و به حفظ قدرت خویش پرداخت و هر جا مخالفتی که با خودش میدید با نیروی تمام سرکوب میکرد، روزنامه هائی که مخالفش بودند سرکوب شدند حتی چند نفر از روزنامه نگاران آن زمان را گرفت و به چوب بست. بطور کلی وحشتی آفریده بود که کمتر کسی در برابر او قدرت عرض وجود داشت. در سمت وزارت جنگ اولین کاری که کرد این بود که چند اداره مهم وصول مالیات را ضمیمه وزارت جنگ نمود تا از جهت معارف بی برای اینکه قشون تأمین و استقلال کامل داشته و محتاج به این نباشد که دست بسوی دولتهای وقت دراز بکند. این استقلال مالی استقلال قدرت هم به او داد. بعد از آن سازمان ژاندارمری را که تا آن زمان رقیب تشکیلات قزاق محسوب میشد به وزارت جنگ منضم نمود و سازمان واحدی برای نیروی نظامی ایران بوجود آورد. ارتش ایران را به پنج لشکر تقسیم کرده و هر قسمت از شمال و جنوب و شرق و غرب را تحت فرماندهی یک امیر لشکر قرار داد. امراء لشکر را از قزاقان مورد اعتماد خود انتخاب کرد مانند احمد آقا

معروف به قصاب لرستان برای امارت لشکر غرب .

ب- سپهد امیراحمدی .

ج- بله سپهد امیراحمدی . امیرلشکر خراسان جانشین محمدخان معروف بود ، امیرلشکر شمال طهماسبی بود و دیگران ، امراء لشکر دیکتاتورهای نظامی استانها و شهرستانها محسوب میشدند . در ابتدای کودتای نهضت های مقاومتی در مقابل حکومت دیکتاتور می شد . یکی از آنها نهضت مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بود که نیروی گردآورد و خیلی هم محبوب مردم بود و امید این بود که بتواند کلاری بکند ولی با مخالفتها شدی که با او شد و با بی پرواشی هاشی که داشت در جنگ با ایلات و عشایر خراسان ایل زعفران لو توچان در میدان جنگ متأسفانه کشته شد و نهضت او بکلی بی نتیجه ماند . از طرف دیگر نهضت جنگل میرزا کوچک خان در اینموقع دچار تفرقه شده بود بطوریکه هم از دور او پراکنده شده بودند و رضاخان توانست خالصاً قربان معروف را به سمت خودش بکشد و افراد دیگری هم از کمونیست ها و چپی ها که با میرزا کوچک خان بودند از دور او پراکنده شدند مثل عمواوغلی و اینها ، و آن جوانمرد فداکار آواره شد و به وضع ناگواری از بین رفت . بنا بر این با این کیفیت روز بروز وضعیت رضاخان محکمتر و مستحکمتر میشد . در اینموقع دوره ی چهارم مجلس یک دوره برگشت به اصول مشروطیت حساب میشد ولی خود این مجلس با کیفیتی انتخاب شده بود که غیر از زوکلای تهران که مردم انتخاب کرده بودند غالب نمایندگان شهرستانها در دوره های مختلف بوسیله حکومتها و با مداخله آنها و مخصوصاً " بیشتر برای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده بودند و آنها قابلیت این که بتوانند یک هیجان و حرکت و نهضت ملی در دنباله و به تکمیل مشروطیت بوجود بیاورند و در مقابل قدرت دیکتاتوری مقاومت کنند نداشتند این بود که رضاخان روز بروز نیروی خود را قوی تر میکرد و حکومتهای مختلف از جمله حکومت مستوفی الممالک ، حکومت مشیرالدوله و حکومت مجدد قوام السلطنه ، مشیرالدوله هیچ یک نتوانستند تغییری در وضع و قدرت او - بدهند تا اینکه رضاخان موفق شد بیک کیفیتی احمدشاه را از ایران بدرقه کند و بـــ خارج بفرستد و در زمانی که احمدشاه در خارج بود علیه حکومت مرحوم مشیرالدوله

یک قیام ساختگی از یکعده مردم اوباش و بازاری بوجود آورد که مشیرالدوله ناچار به استعفاء شد وقتی که مشیرالدوله استعفا داد احمدشاه، بقیما " باتأکید و فشار و توصیه‌هایی که از خارج به او میشد، حکم نخست‌وزیری برای سردار سپه فرستاد. در این زمان کم‌کم سردار سپه رضاخان شروع به تحکیم موضع خودش بعنوان شخصیت اول و منحصر بفرد ایران کرد و کسی را که در برابر خود میدید که با ایداز بین ببرد همان شاه بود. احمدشاه هم در خارج متوجه این جریان گردید. او هم در داخل مملکت اقدامات و تحریکاتی کرد. از آن جمله با غزل و با والی لرستان ارتباط یافت ولی فاتحی سلطنت احمدشاه خوانده شده بود. غزل با غفلت و خواری تسلیم شد و والی به بغداد گریخت. دوره چهارم مجلس که به پایان رسید در انتخابات دوره پنجم دستگاه دیکتاتوری طوری عمل کرد که به استثنای شهرتهران که انتخاباتش آزاد و رئیس انجمن نظارتش مرحوم مشیرالدوله بود و رجال مورد توجه مردم مانند دکتر معدق و مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مؤتمن الملک و مدرس و غیره انتخاب شدند در شهرها و نواحی دیگر تقریباً " یکپارچه اشخاصی بوسیله عوامل لشکری و کشوری رضاخان انتخاب شدند که همه تابع نیت او بوده‌اند.